

مارکسیسم یا آنارشیسم ، آنارشیسم و فرمیسم

بینا داراب زند

متأسفانه در جامعه "چپ" ما، افرادی هستند که با ناامیدی به علم مبارزه طبقاتی (مارکسیسم) نگاه کرده و اعتماد چندانی به اصول مثبت آن ندارند. اما هنگام معرفی خود و نگارش مطالب شان، از اینکه زیر این بیرق سینه بزنند نیز ابایی ندارند. اینجاست که کلاه ما با ایشان در هم می‌رود. چرا که، مخاطب ایشان کارگران و انقلابیونی هستند که به علت تجربه در مبارزه طبقاتی و با مطالعه علمی، با منافع طبقاتی خود آشنا گشته و اصول مارکسیسم را بعنوان علم مبارزه طبقاتی پذیرفته‌اند. برای کسانی که در جامعه مشغول پراتیک انقلابی هستند واضح است که در شرایطی که طبقه کارگر در تفرقه و اغتشاش فکری بسر می‌برد، و سرمایه جهانی با ساختارها و تبلیغات ضد انقلابی اش فرهنگ های اجتماعی را زیر سیطره خود برده است، بخصوص با فاصله ای صد ساله از اتحاد و همبستگی و پیروزی های طبقه کارگر، متقاعد ساختن حتی یک کارگر به صحت مارکسیسم و اصول آن چه اندازه دشوار است. این افراد، دقیقاً با تکیه بر چنین شرایطی که حاکمان بورژوازی چپ و راست بوجود آورده‌اند، آن قشر از طبقه کارگر را هدف تبلیغ "ناامیدانه" خود قرار می‌دهند و به بهانه "واقعیت" و "نقب زدن" (1) به آن، از فراگیری مارکسیسم و درگیر شدن در پراتیک انقلابی دور می‌کنند، که قرار است در این مبارزات رهبری طبقه کارگر را بر عهده بگیرند.

بیاد دارم که در گذشته ای نه چندان دور، که اتفاقاً یکی از هسته های اصلی بحث جاری در جنبش کارگری دفاع از شکل شورایی و "دمکراسی مستقیم" در مقابل اتحادیه گری و "دمکراسی نمایندگی" بود، یکی از همین آقایان، باز هم به بهانه "واقعیت" و "نقب زدن" به آن، از "وحدت کارگری" و "اتحادیه گری" و "سندیکا سازی" دفاع می‌کرد و هر مبارزه ایدئولوژیکی را که در میان فعالان کارگری در جریان بود، با برچسب زدن "تفرقه افکنی" محکوم می‌ساخت و از "برداشت های متفاوت از مارکسیسم" و محق بودن تمامی آنها دفاع می‌کرد. یعنی، در واقعیت، به آن قشر از کارگران که بر مبنای اصول علم مبارزه طبقاتی و تجربه 160 ساله آن سعی داشتند با مبارزه ایدئولوژیک، رفقای دیگر خود را به صحت اصول این علم و نشان دادن راه پراتیک انقلابی متقاعد سازند و عناصر حرفه ای "چپ فرمیست" توده ای و اکثریتی را افشاء و ایزوله کنند، توصیه می‌کرد که "برداشت فرمیستی و بورژوازی از مارکسیسم به همان اندازه برداشت پرولتری و انقلابی" دارای اعتبار است. اما گویا تحت تأثیر برآمد جنبش جهانی توده های کارگری در ماه های اخیر و حرکت این توده ها به سمت "دمکراسی مستقیم"، بناگاه، خود، پرچم مبارزه ایدئولوژیک را علم کرده و به موضع "دمکراسی مستقیم" سر خورده‌اند. آیا فکر می‌کنید که این حضرت آقا و همفکرانش به سر عقل آمده و با تجربه ماتریالیستی از واقعیات مبارزه طبقاتی دوباره به اصول مارکسیستی متقاعد گشته‌اند و اصول مثبت آن را پذیرفته و پراتیک انقلابی را توصیه می‌کنند؟ خیر! آنان هنوز هم همان روند گذشته شان را طی کرده و زیر لوای "واقعیت"، پراگماتیسم را جانشین ماتریالیسم، و پراتیک "حفظ شرایط موجود" را جانشین پراتیک انقلابی تغییر آن می‌نمایند. برای اثبات مدعای خود مجبوریم به واقعیات گذشته "نقب" کوتاهی بزنیم و سپس به تشریح واقعیات شرایط کنونی بپردازیم.

"واقعیت" چه بود؟

"واقعیت" را می‌توان از دو زاویه تشریح کرد. یکی، از زاویه ماتریالیستی، که آنچه واقعاً موجود است را مورد بررسی قرار می‌دهد و سعی می‌کند با درک جزئیات آن به تغییرش بپردازد، و این اقدام به تغییر شرایط موجود به نفع منافع طبقاتی کارگران است که به پراتیک خصلتی انقلابی می‌دهد. دومی، از زاویه پراگماتیستی، که "واقعیت" را آنطور می‌بیند که توضیح دهنده اهداف از پیش تعیین شده اش باشد.

بیاییم و این دو نوع برخورد را در دوران پیشین مورد بررسی قرار دهیم:

اول به واقعیت جنبش دانشجویی چپ در سال 1385 و 1386 نگاهی می‌اندازیم. در این سال ها واقعیت این بود که بین دانشجویان چپ، دو جریان اصلی ظاهر شدند. یکی بر مبنای دیدگاه حزب حکمتیست، که در آن دوران از طبقه کارگر و نقشش در مبارزه طبقاتی رویگردان شده بود. طرفداران آن نیز در جامعه، از کمیته های کارگری ایکه عضو بودند خارج شده و به دنبال تشکیل هسته های چریکی "گارد آزادی" می‌رفتند. و دیدگاه دوم که خود را با عنوان "چپ کارگری" معرفی می‌ساخت، که بر خلاف جریان اول، به حقانیت طبقاتی کارگران اعتقاد داشت و دانشجویان چپ را به شرکت فعال در کمیته های کارگری و فعالیت های حمایتی از کارگران مبارز دعوت می‌کرد. خواه نا خواه این دو جریان، بر بستر واقعیات جنبش دانشجویی، برای جذب فعالان و سمت دهی مبارزات توده های دانشجوی، با

هم درگیر مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی شدند. این تقابلات تا حدی جلو رفت که نمایندگان دو جریان دانشجویی نتوانستند بر سر شعارهای اصلی شانزده آذر آن سال (1386) بتوافق برسند. "چپ حکمتیست" شعار اصلی را "ضد جنگ" تعیین کرده بود، در صورتیکه "چپ کارگری" بر "اتحاد کارگر، دانشجو" و خواسته های جنبش های اجتماعی اصرار داشت. در این زمان، همان حضرت آقای که اینک "واقع گرا" گشته، این جزئیات از واقعیت جنبش دانشجویی را نا دیده گرفته و با کوچک نمایی آنها و اتهام "فرقه گرایی" به چپ کارگری، در جهت حفظ شرایط موجود و عدم تلاش ایشان برای جهت دهی دانشجویان به منافع طبقاتی کارگران، و تخطئه تلاش های انقلابی "چپ کارگری"، آنها را به صلح و سازش و "اتحاد" به هر قیمتی دعوت می نمود. (2)

دوم، واقعیت جنبش کارگری در آن دوران است. واقعیت جنبش کارگری که "واقع گرای" ما از صحبت درباره محتوای آن خودداری می کرد این بود که عده ای شناخته شده در "کانون دفاع از حقوق کارگر"، با هزار تمهید و گلک های اساسنامه ای چنبره زدند. ایشان علناً و عملاً جنبش کارگری را به سمت نهادهای "کارگری" سرمایه جهانی و "سه جانبه گرایی" و "اتحادیه گری"، یا بعبارت دیگر، "دمکراسی نمایندگی" و وابستگی مالی به سرمایه جهانی فرا می خواندند. در مقابل ایشان جریانی در کمیته پیگیری فعال بود که کوشش داشت جنبش کارگری را به سمت جدایی از نهادها و جناح های سرمایه داری رهنمون کرده و ایشان را به تکیه به نیروی اتحاد طبقاتی فراخواند و بخصوص در مورد کارگران نیشکر هفت تپه، ایشان را متقاعد سازد که به همان شیوه شورایی (دمکراسی مستقیم) خودشان که در ماه های قبل استفاده می کردند پایبند باشند و به "اتحادیه گرایی" روی بیاورند. طبیعی بود که این جریان درگیر در مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی شده تا بتواند فعالان کارگری را به صحت اصول مطروحه متقاعد سازد. باز هم، همان "واقع گرای" ما (3)، بدون در نظر گرفتن این واقعیت، از هزاران کیلومتر دورتر، وسط گود پریده و بدون توضیح محتوای اختلافات، جناح مذکور در کمیته پیگیری را "فرقه گرا" و "تفرقه انداز" خواند و با طرح "برداشت های آزاد از اصول مارکسیسم" خواهان "اتحاد" و حفظ شرایط موجود گشت.

هدف من از بیان این موارد در گذشته این نیست که بخواهم دماغ "واقع گرا" یمان را در کارهای کرده اش بمالانم. خیر! بلکه می خواهم نشان دهم که چگونه او، و امثال او، هنوز هم واقعیات درون جنبش جهانی توده های کارگری را با همان شیوه ها به حفظ شرایط موجود فراخوانده و با بکارگیری الفاظی چون "نخبگان از بالا" و "رشد نیروهای مولده" و "نا معتبر بودن احکام گذشته"، به نفی صحت اصول مثبت مارکسیسم متقاعد ساخته و قشر آگاه کارگران را از پراتیک انقلابی در جهت تغییر شرایط موجود به نفع طبقاتی کارگران رویگردان سازند.

واقعیت چه هست؟

واقعیت جنبش های کنونی توده های کارگری چیست؟ آیا این واقعیات به همان خلاصه می شود که این آقایان تشریح اش میکنند؟ (4) من در زیر سعی می کنم بر مبنای گزارشاتی که از میدان های مبارزات توده های کارگری آمده، واقعیات را در جزئیاتش توضیح دهم.

بر خلاف "واقعیت" مطروحه از طرف این آقایان که مدعی اند در این میدان و میدان ها جایی برای احزاب و سازمان ها و نظرات بورژوازی نیست، رفقای انترناسیونالیست "آی سی سی" و "آی سی تی" و گروه های آنارشیست اسپانیایی گزارش می دهند (5) که در روزهای آغازین، تجمع در میدان خورشید و دیگر میدان های دیگر شهرهای اسپانیا توسط "توده جوانان بیکار" و کارگران شاغلی که همراه با خانواده هایشان با نفی "دمکراسی بورژوازی" و پارلمانتاریسم بیرون آمدند، سازمان یافته بود. در بارسلونا، در میان این "مجامع عمومی"، بحث ها تا حدی جلو رفت که قرار شد تشکیل این مجامع در محله ها و واحدهای شغلی نیز توسعه یابد. در همان روزهای آغازین، در آن شهر، حتی کارگران صنایع نیز بصورت متشکل، اما بدون سازماندهی "اتحادیه ای" به تجمعات پیوستند. اما گروهی بسیار هماهنگ و سازمان یافته، با نام "دمکراسی واقعی، همین الان" (DRY)، از پیشرفت مباحث به سمت یافتن ساختارهای اجرایی جلوگیری می کردند. آنها با استفاده از شرایط آنارشی حاکم بر میدان ها، با پیش گرفتن سیاست هماهنگ، خود را در مقام "نمایندگان" انتخاب نشده قرار می دادند و به بهانه "غیر سیاسی" بودن این تجمعات مانع از حضور هر جریان دیگری می شدند. نتیجه آن شد که توده های کارگری (بیکار و شاغل) شرکت کننده که در آغاز به این تجمعات دل بسته بودند و انتظار داشتند تا از این طریق بتوانند بصورت مستقیم بر سرنوشت خود حاکم شده و شرایط کار و زندگی شان را تغییر دهند با باقی ماندن این مباحث در همان سطح "صحبت" و اجرایی نشدن تصمیمات آنها به هیچ دستاورد و پیروزی مشخصی دست نیابند و پس از قریب به یک هفته، از میدان ها رویگردان گشتند و ریزش های توده ای آغاز گشت. با کم جمعیت شدن میدان ها حکومت اسپانیا، با استفاده از دستگاه های تبلیغاتی و اینکه چگونه این تجمعات به کار مشاغل مختلف ضربه زده است، شرایط استفاده از نیروهای سرکوبگرش را آماده ساخت. در این میان نیز، گروه "دمکراسی واقعی، همین الان" با پیشنهاد خالی کردن میدان و جایگزین کردن تجمعات با یک "کیوسک اطلاع رسانی" در هماهنگی کامل با حکومت قرار گرفت.

البته این صحیح است که شرایط عینی مبارزه طبقاتی نخواهد گذاشت تا چنین سیاست فریبکارانه ای افشا نشده باقی بماند، اما، در هر مرحله می تواند مبارزات را با بن بست روبرو سازد. مگر آنکه، قشر آگاه طبقه کارگر بمثابه نیرویی متحد و سازمان یافته وارد میدان شده و با انتقال تجربیات مبارزه طبقاتی کارگران و بالا بردن سطح آگاهی طبقاتی ایشان، شرایط چگونگی ارتقاء "مجامع عمومی" به "شوراهای نمایندگان" به دست خود کارگران را بوجود آورده و به این جنبش، آن ساختار تصمیم گیری و اجرایی مورد نیازش را معرفی کند. همچنین، طبقه کارگر را به این واقعیت آگاه سازد که حکومت دیکتاتوری بورژوازی در مقابل چنین اقدامی ساکت نخواهد نشست و دیر یا زود چهره واقعی خود را نشان داده و به سرکوب مسلحانه آنها روی خواهد آورد.

این اقدام، پراتیک انقلابی است. یعنی، تغییر شرایط حاضر به شرایطی که تضمین کننده منافع طبقاتی کارگران باشد. در اینجا، نتایج عملی آنارشیسم به همان اندازه رفرمیسم بورژوازی خطرناک است و از اقدام انقلابی جلوگیری می کند. چرا که آنارشیست ها با نفی این رسالت قشر آگاه طبقه کارگر، زیر لوای "نخبه گرایی" و "صدور احکام از بالا"، جنبش را در همان سطح خودبخودی و حفظ شرایط کنونی نگاه داشته، از ایجاد ساختارهای لازم برای دستیابی به خواسته ها و حفظ دستاوردهای جنبش در هر مرحله از پیشروی آن جلوگیری می کنند. اگر ایشان موفق شوند، با اینکه بعلت شرایط عینی مبارزه طبقاتی، این اعتراضات و تهاجمات و تجمعات کارگری تکرار می شوند، اما هرگز نتیجه ای نداده و دوباره با تخلیه انرژی توده ها، عقب نشینی می کنند. و راه را برای رفرمیست ها، بعنوان تنها آلترناتیو "واقع گرا" و ممکن باز می کنند.

این شرایط فقط در اسپانیا نیست، بلکه در تمامی جنبش های توده ای در دو سه سال اخیر، از جمله جنبش ضد دیکتاتوری 1388 در ایران نیز صادق است. در روز 23 خرداد 1388، علیرغم فراخوان صریح نیروهای اصلاح طلب به هواداران نشان که از آمدن به خیابان پرهیز کنند و بهانه سرکوب به نیروهای کودتا ندهند، حرکت خودبخودی جوانان بیکار در دسته های چند ده نفری از محلات و دانشجویان انقلابی از دانشگاه ها به میدانی مرکزی تهران آغاز شد. در طول راه نیرو گرفت و در تداوم خود در تظاهرات 25 خرداد، سه میلیون نفر از توده های کارگری و کارمندی را به خیابان ها کشاند. در این میان رهبران اصلاح طلب، بدون هیچ پرده پوشی، مردم را به اتخاذ تاکتیک اعتکاف در مساجد، و دانشجویان را به بازگشت به محیط دانشگاه فرا می خواندند، اما، شرایط عینی مبارزه طبقاتی و جان به لب بودن مردم، گوشه ایشان را به این فراخوان های سازشکارانه بسته بود. نهایتاً، رهبران اصلاح طلب مجبور به پذیرش حضور مردم در خیابان ها شدند و تقاضا کردند که برای اینکه از درگیری با نیروهای کودتا ممانعت شود، تاکتیک "سکوت" را بپذیرند. اما بازم شرایط عینی مبارزه طبقاتی خود را بر نیروهای درگیر تحمیل میکرد و حکومت را به سرکوب مجبور می ساخت و مردم را به شکستن سکوت وامیداشت. استقلال مبارزات توده های کارگری و کارمندی وجوانان از رهبری اصلاح طلب در روز شنبه 30 خرداد 1388 کاملاً عیان گشت. روزی که علیرغم گلوله باران کردن مردم و رهنمودهای "عدم خشونت" اصلاح طلبان، مردم به رویارویی قهرآمیز با حکومت پرداخته و این شرایط تا سالگرد 18 تیر ادامه یافت. فقط با عقب نشینی نیروهای مسلح از تاکتیک "سرکوب قهرآمیز" به "کنترل جمعیت" بود که شرایط رفته رفته آرام گرفت و نهایتاً در اواسط مرداد ماه به سکون مقطعی انجامید. اما، باز هم شرایط عینی مبارزه طبقاتی اجازه خانه نشینی را نمی داد. از روز "فدس" 1388، دور جدید درگیری ها آغاز گشت. این بار مردم و دانشجویان، با درس هایی که از مبارزات خیابانی گرفته بودند، با اتخاذ تاکتیک درگیری های ادواری و آمادگی بیشتر برای تقابلات خیابانی به میدان آمدند و روز به روز شتاب و حدت آن را بیشتر کردند تا اینکه در "عاشورای سرخ"، عملاً توان نیروهای نظامی را در تهران شکستند. اما، دیدیم که از همان روز نیز، ریزش سریع نیروها آغاز گشت، تا اینکه این دور از مبارزات نیز، پس از 22 بهمن 1388 و فرار رهبران اصلاح طلب به زیر ابای خامنه ای و با رسمیت شناختن حکومت کودتا متوقف گشت. (6)

این همان "چرخش خبیث" ("دور باطل") است که اکنون در میدان های آفریقای شمالی و اروپایی با آن روبرویم. جنبشی که جرقه و سوختش را از انرژی جوانان بیکار و توده های کارگری، بدون ساختار طبقاتی و در شکل پوپولیستی می گیرد و به رغم تلاش ها و قهرمانی های توده کارگران، به علت عدم آگاهی به چگونگی ایجاد ساختارهای لازم برای به دست آوردن پیروزی های مرحله ای و حفظ آنها؛ از انرژی، تخلیه شده و به آرامش مقطعی باز می گردد. البته باز هم شرایط عینی مبارزه طبقاتی اجازه خانه ماندن را نمی دهد و بالاخره باز هم شعله اش برافروخته خواهد شد. بخصوص اینکه، این مبارزات با پیروزی طرف مقابل متوقف نگشته تا در توده ها ایجاد ترس از درگیری کرده باشد.

ممکن است آنارشیست ها و آقایان "واقع گرا"، صرف مبارزه کردن را "پیروزی" بنامند و باور داشته باشند که در تداوم این مبارزات، آگاهی طبقاتی بصورت خودبخودی در مغز تک تک کارگران می جوشد و بالا می آید، مانند شاگرد سقراط که با "دانش کامل جهان هستی" زاییده شده بود و تنها نیاز به یاد آوری داشت. اما، "واقعیت" این است که

علم مبارزه طبقاتی اکتسابی است و از طریق قشر آگاه و نتیجتاً متشکل و متحد پرولتاریا به توده های کارگری در درون مبارزاتشان و در تقابل با آلترناتیوهای متنوع بورژوازی آموزش داده می شود. اقدامی که اگر انجام نگیرد، صحنه را برای "واقع گرایی" رفرمیسم بورژوازی خالی می گذارد.

رفقای آنارشویست یونانی "ت. پی. ت. جی" (TPTG) در گزارشی که در کنفرانس بین المللی استانبول دادند، شرایط میدان سینتاکما را به مجامع عمومی تشریح کردند که در آنها انواع نظرات حزبی و سازمانی حضور گسترده دارند. رفرمیست ها و حکومتی ها، بالای میدان را اشغال کرده و کمونیست ها و آنارشویست ها در پایین میدان قرار دارند. در پاریس نیز، در باستیل، تقابل بین گروه سازمان یافته "دمکراسی واقعی، همین الان" فرانسوی با کمونیست ها و آنارشویست ها در جریان است. در میدان تحریر، برخورد بین طرفداران تداوم مبارزات و مخالفانشان به درگیری های فیزیکی نیز رسیده است. اما، حضرات "واقع گرای" ما ترجیح می دهند چون گذشته، "واقعیت" را تنها تا جایی برای مردم و توده های کارگری توضیح دهند که آنها را به دوری از کارگرانی که خواهان تغییر شرایط کنونی از طریق انتقال آگاهی طبقاتی به هم طبقه ای هایشان هستند، تشویق کنند و بگذارند تا این "چرخش خبیث" ("دور باطل") همچنان ادامه یابد تا بالاخره سرمایه داری جهانی، مهلت مورد نیازش را برای حل بحران های اقتصادی و اجتماعی بیابد، و شرایط عینی مبارزه طبقاتی را به نفع خودش تغییر داده و کار جنبش ها را یکسره کند.

پراتیک انقلابی برای قشر آگاه کارگران، مبارزه با عدم آگاهی توده های کارگری به اصول مثبت علم مبارزه طبقاتی است که طی بیش از دو قرن مبارزه این طبقه و جمع بندی از شکست ها و پیروزی هایش تدوین گشته است. اصول مثبتی که جایی برای "صحت برداشت های متفاوت و متضاد" ندارد. این پراتیک انقلابی، همراه با شرکت مستقیم در مبارزات روزمره کارگری، مبارزه با افکار و برداشت هایی را شامل می شود که بورژوازی چپ و راست "واقع گرا"، در زیر لوای "آزادی برداشت های متفاوت" از اصول مارکسیسم، قری است که به خورد کارگران داده اند و چنین پراکندگی و اغتشاش فکری را در میانشان بوجود آورده اند. پراتیک انقلابی قشر آگاه کارگران، ایجاد تفرقه میان صفوف متحد کارگری و نا رهبران بورژوازی "واقع گرا" است.

بینا داراب زند

23 تیر 1390

یادداشت ها:

(1) رابطه جنبش و "چه باید کرد!" - تقی روزبه

باین ترتیب قرارداد واقعیت های اجتماعی نوین و از جمله جنبش ها به مثابه نقطه عزیمت نظریه، به معنی ارجاع پاسخ های واقعی "چه باید کرد" به بستر اصلی خود است که البته دیگر نیستی یا وجه امرانه و کشف و شهودی نهفته در این سوال و این که گویی پاسخ ها از نوع و اندیشه نخبگان برمی خیزد، ندارد. بخش بزرگی از دلیل سترونی "چه باید کردها"، در پی ریشه گی آنها و بیگانگی اشان با آبشخور اصلی خود است. تنوری انقلابی بدون نقب زدن به واقعیت های نوین اجتماعی و پراتیک انقلابی و الهام گرفتن از آن وجود خارجی ندارد

(2) شانزده آذر و آزمون جنبش دانشجویی - تقی روزبه

بانگاهی به رویدادهای یکسال اخیر هم چنین مشهود است که نیروهای چپ نیز به نوبه خود دستخوش تشنگی، طیف بندی همراه با گرایشات گوناگون هستند که هنوز هم برای دیگرانی که ناظر بر آن هستند، کنه اختلافات و مبنای واقعی این طیف بندی ها و اینکه این دسته بندی ها و مجادلات ناشی از آن-تحد جادائی وجدال های تند و ناسالم- تا چه اندازه اصولی و دارای منطق قابل قبول هستند و چقدر ناشی از فرقه گرایی و ادعاهای اثبات نشده، که حتما مانع از همکاری سازنده فی مابین آنها می شود، بهیچ وجه مفهوم و قابل درک نیست. در هر حال حل این معضل یعنی شفاف ساختن اختلافات واقعی و اینکه تاچه حد اصولی و دارای مابازاء واقعی هستند، تنها از طریق گشودن بحث ها و دیالوگ سازنده و بدور از اتهام زنی های رایج و در طول زمان حل شدنی است. بی شک وجود صرف اختلافات نمی تواند مانع همبستگی و همکاری هر چه فشرده تر نیروهای چپ در برابر گرایشات راست و بورژوائی در درون جنبش دانشجویی و بطریق اولی در برابر حاکمیت و توجیه کننده رقابت های ناسالم و برتری جوینانه در میان آنها باشد. آنچه که مسلم است، کمونیست ها قبل از هر چیز با دفاع از اتحاد طبقاتی صفوف و بخش های مختلف طبقه بزرگ مزدحقوق و بگیر متمایز می شوند. دفاع از شقه شقه شدن و گسیختگی، تحت هر عنوان و توجیهی با تعریف وظیفه اصلی کمونیست ها در تقابل قرار دارد. منشأ منازعات و رقابت هائی که منجر به شقه شقه شدن می شود، معمولاً از آنجا برمی خیزد، که طیف و دسته ای خود را حامل حقیقت مطلق و نماینده مطلق طبقه، و در حقیقت جایگزین آن می پندارد، بدون آنکه واقعا چنین نمایندگی به وی تفویض شده باشد، و برای کسب سرکردگی و بدست آوردن قدرت، به حذف رقیبان و مخالفان خود می پردازد. و از آنجا که خود را جایگزین طبقه و حامل حقیقت مطلق می داند، مبارزه خود و فرقه خود برای کسب قدرت را به مثابه مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی عنوان می کند. و باین کار خود البته نه فقط شقه شقه کردن جنبش را جایگزین اتحاد طبقاتی آزاد و آگاهانه می کند، بلکه دانسته و نادانسته از هم اکنون به مصادره قدرت از کف جنبش مبادرت کرده و در حقیقت به مسخ ماهیت رهائی بخش جنبش های طبقاتی و اجتماعی پردازد و تا آن جا که می تواند از سمت گیری جنبش بسوی یک جنبش خود رها نمانعت به عمل آورده و آن را به سوی جنبش به مثابه سیاهی لشکر سوق می دهد. و همانطور که ملاحظه می کنید از هم اکنون تمرین خوبی را برای جایگزینی حزب خود بجای اعمال حاکمیت طبقه و جنبش بر خود (خود حکومتی)، و یاب بهتر است بگوئیم اعمال قدرت فرقه خود بر طبقه، و باز تولید یک دولت ایدئولوژیک تحت عنوان حاکمیت کارگران به عمل می آورد.

(3) و این هم یک نمونه زنده از تبدیل شدن "مبارزه ایدئولوژیک به موضوع خودش!" - تقی روزبه

یکی از ویژگی های سرمقاله نویسنده سلام دمکرات غنای خود افشاگری های نهفته در آن است. وقتی میخواید خویش را از آفت فرقه گرایی میرانشان دهنده، لباس مندرس فرقه گرایی در تنش فریاد می زند! چونکه او باید نشان بدهد که مثلا چرا فرمان انشعاب در فلان کمیته و ضد انقلاب نامیدن بهمان کانون و... فرقه گرایی نیست و عین انقلابی گری است! و وقتی با یک فرار به جلو سعی می کند که نشان دهد چگونه مبارزه ایدئولوژیک در نزد "حریف" خود، به موضوع خودش تبدیل می شود، با ردیف کردن و انتساب ادعاهای شناخته شده و خود خوانده ای نظیر رویزونیسم و اپورتونیسم و... به سایر "رقیبی" خود، فی الواقع دارد یک قطعه درخشان از مبارزه ایدئولوژیک مختص فرقه ها و بی ارتباط با پراتیک طبقاتی را به نمایش می گذارد. مبارزه ای که مهمات و فحش های سیاسی بکار گرفته شده در آن سالیان سال است بین فرقه ها رد و بدل می شود و جز دامن زدن به پراکندگی در میان مدعیان و فعالین کارگری و تقویت موقعیت بورژوازی و رژیم حامی اش نتیجه ای برجای نگذاشته است. وقتی از اوسوال می شود خوب! دلیل چیست؟ و اگر قرار بر این شیوه برخورد باشد هر کس دیگری هم می تواند با همین درجه از اعتبار، عین

این ادعاها ویدئو از آن ها را در مورد خودت و یا هرکس دیگر بکارگیری! در پاسخ تنها دلیلی که می تواند اقامه کند این است: هر جا که من بایستم مرکز عالم از آن جامی گذرد و بمین و یسار عالم نیز بر همین اساس تعیین می شود!
به آدرس زیر مراجعه کنید تا ببینید آقای "واقع گرا" به چه مطلبی برچسب "مهمات و فحش سیاسی" می دهد: هنگامیکه مبارزه ایدئولوژیک موضوع خودش می شود <http://binadarabzand.com/MyWork/?p=81>

(4) **رابطه جنبش و "چه باید کرد!" - تقی روزبه**

(5) گزارش های ICC <http://en.internationalism.org/icconline/2011/special-report-15M-spain>

گزارش های ICT <http://www.leftcom.org/en/articles/2011-05-24/spain-the-indignados-on-the-streets-for-now-lacking-real-proletarian-anger>

(6) گزارشات روزمره "ندای سرخ" <http://fa.cwiran.com/>
و "کارگران کمونیست ایران" <http://mag.cwiran.com/>